



سخنرانی در دیدار گروهی از معلمان و فرهنگیان و جمعی از کارگران، در تقارن روز معلم و روز جهانی کارگر - 12 اردیبهشت/ 1369

بسم الله الرحمن الرحيم

هم مناسبت‌های امروز، مناسبت‌های مهم و قابل تأمل و توجهی برای ملت ماست؛ هم شما حضار عزیزی که تشریف دارید، همه جزو گروه‌ها و قشرهای مؤثر در جامعه‌ی اسلامی و در سازندگی انقلابی کشور اسلامی هستید. لازم است تشکر و ارادت خودم را به برادران و خواهران معلم - این قشر زحمتکش و صديق - و همچنین به برادران و خواهران کارگر - این قشر زحمتکش و خدوم - و همچنین به برادرانی که در عقیدتی، سیاسی نهاد مقدس سپاه پاسداران، به وظایف مهم خودشان مشغول هستند و نیز به دانشجویان و دانش‌آموزان و مسؤولان حاضر در جلسه، مخصوصاً آنها که با نام و یاد برجسته‌ی امروز، یعنی شهید بزرگوار و فراموش‌نشده‌ی انقلاب (شهید مطهری) رابطه‌ی ویژه‌ی دارند - یعنی محصلان و طلاب مدرسه‌ی عالی و مدارس شهید مطهری - عرض کنم.

در ابتدا، يك جمله در باب این شهید بزرگوار بگویم؛ چون مسأله‌ی عالم متفکر فیلسوف یگانه‌ی ما - مرحوم آیه‌الله مطهری (رضوان الله تعالی علیه) - مسأله‌ی يك یاد خشك و خالی نیست که کسی زحمتی می‌کشد و از دنیا می‌رود، یا زحمتی می‌کشد و شهید می‌شود و ما لازم است که از او یاد کنیم و شکرانه‌ی زحمات او را بداریم؛ بلکه مسأله، مسأله‌ی يك جریان فکری در جامعه‌ی ماست که هرچه می‌گذرد، برجستگی بیشتری پیدا می‌کند.

در زمان حیات آن شهید، کسانی که او را می‌شناختند، زیاد نبودند و کسانی که به عمق برجستگی و نورانیت فکری او آشنا بودند، باز هم کمتر بودند؛ اما امروز در محیط ذهنی انقلاب، جریان فکری شهید مطهری، جریان ممتازی است. این کتابها و مباحث و گفتارهایی که آن عالم دلسوز و مؤید من عندالله، به آنها پرداخته است - چه مباحث اجتماعی، چه مباحث فکری، چه مباحث عمومی و چه مباحث فلسفی خاص - یکایک آنها، برای جامعه لازم و حیاتی است. البته از این کتابها، همه نمی‌توانند استفاده کنند - سطح خاصی دارد - اما می‌شود کاری کرد که از این مطالب، همه‌ی جامعه و جوانان ما استفاده کنند.

باید روی افکار شهید مطهری، کار فکری بشود. یعنی جمعی اهل تحقیق و علاقه‌مند به کار علمی، بنشینند و نظرات و تفکرات شهید مطهری را در ابواب مختلف استخراج کنند. مثلاً از مجموع آثار ایشان، نظر آن شهید را در باب وجود، در باب انسان، در باب اختیار، در باب عدالت، در باب تاریخ، در باب قضا و قدر، در باب عرفان و درباره‌ی موضوعات بی‌شمار و متنوعی که ایشان در مباحثشان مطرح کرده‌اند، استخراج کنند. اگر نظرات مختلفی در طول زمان داشته‌اند، مثلاً در يك دوره در مسأله‌ی بی، این نظر را داشته و سپس در چند سال بعد، نظر ایشان تغییر کرده، آن را در این کتاب مشخص کنند و روی آن کار نمایند. این، راه گسترش و پیشرفت و شکوفایی فکری جامعه بر مبنای آثار شهید مطهری است که امیدواریم این کار انجام بگیرد و در وضع کنونی، همه‌ی قشرها مسؤولیت خودشان را در قبال این حرکت عظیمی که جامعه‌ی ما به آن سرگرم است، پیدا کنند و آن را بخوبی انجام دهند.

به مناسبت حضور معلمان و فرهنگیان عزیز، عرض می‌کنم که عناصر فرهنگی جامعه - هرکه هستند، هرچه هستند، چه وابستگان به دانشگاهها، چه وابستگان به حوزه‌های علمیه و چه دیگران - باید بدانند که امروز دشمن، بیشترین همت خود را روی تهاجم فرهنگی گذاشته است. من به عنوان يك آدم فرهنگی، این را عرض می‌کنم، نه به عنوان يك آدم سیاسی.

وقتی به صحنه‌ی نبرد نگاه می‌کنم، صحنه‌ی بی را می‌بینم که يك طرف آن، شما ملت ایران که طرفدار اسلام و نجات مستضعفان و دشمن نظام استکباری دنیا هستید، قرار دارید و طرف دیگر آن، دشمنان شما، یعنی سردمداران



جبهه‌ی استکبار و ضد اسلام، دنباله‌روهایشان و اراذلی که در این بین، به‌خاطر منافع شخصی و هواهای نفسانی، دنبال بوق استکبار و خر دجال او راه افتاده‌اند، قرار دارند. الان، کارزاری برپاست؛ شوخی نیست. جنگ نظامی، تمام شد. تازه اگر دشمن - یعنی استکبار جهانی - بتواند، حرفی ندارد که باز هم جنگ نظامی را راه بیندازد؛ منتها برایش آسان نیست.

الان، یک کارزار فکری و فرهنگی و سیاسی در جریان است. هر کس بتواند بر این صحنه‌ی کارزار و نبرد تسلط پیدا کند، خبرها را بفهمد، احاطه‌ی ذهنی داشته باشد و یک نگاه به صحنه بیندازد، برایش مسلم خواهد شد که الان دشمن از طرق فرهنگی، بیشترین فشار خود را وارد می‌آورد. کم هم نیستند قلم‌به‌مزدها و فرهنگیهایی دین و دل و وجدان باخته و نشسته‌ی پای بساط فساد استکبار - چه غالباً و اکثراً در خارج کشور و چه تک‌وتوکی در داخل کشور - که برای مقاصد استکباری، قلم هم بردارند، شعر هم بگویند، کار هم بکنند و دارند می‌کنند. نبرد فرهنگی را با مقابله‌ی به‌مثل می‌شود پاسخ داد. کار فرهنگی و هجوم فرهنگی را با تفنگ نمی‌شود جواب داد. تفنگ او، قلم است. این را می‌گوییم، تا مسؤولان فرهنگ کشور و کارگزاران امور فرهنگی در هر سطحی و شما فرهنگیان عزیز - اعم از معلم و دانشجو و روحانی و طلبه و مدرستان، تا دانش‌آموزان و تا کسانی که در بیرون این نظام آموزشی کشور مشغول کارند - احساس کنید که امروز، سرباز این قضیه شماست و بدانید که چگونه دفاع خواهید کرد و چه کاری انجام خواهید داد.

مثل جنگ نظامی، چشمها را باید باز کرد و صحنه را شناخت. در جنگ نظامی هم، هر طرفی که بدون شناسایی و دیده‌بانی و بدون دانستن وضعیت دشمن، چشمش را ببندد، سرش را پایین بیندازد و جلو برود، شکست خواهد خورد. در جنگ فرهنگی هم، همین‌طور است. اگر ندانید که دشمن کار می‌کند، یا از آن که می‌داند، فرمان نبرید، از فرماندهی فرهنگی دستور نگیرید، یا او از نیروی شما استفاده نکند و مانور و سازماندهی را درست انجام ندهد، پشت سرش شکست است.

رادیو، تلویزیون، مدارس، وزارت ارشاد، روزنامه‌ها، مجلات و کلاً مجموعه‌ی بنای فرهنگی کشور، مسؤولیت دارند. شما معلمان، مشخص است که سنگرتان کجاست. مسؤولیتتان هم، مسؤولیت بسیار بزرگی است. نسلی که رژیم فاسد و مفسد و ظالم و بشدت پلید گذشته را ندیده، نسلی که مقدمات انقلاب را ندیده، نسلی که کتک خوردنها را در دوران غربت ندیده، نسلی که محنت جنگ را با گوشت و پوست خودش لمس نکرده، نوبه‌نو زیر دست شما معلمان می‌آید. شما می‌خواهید از این نسل، انسانهایی بسازید که انقلاب را حفظ کنند؛ کار سخت و بزرگی است. به این کار بزرگ، اهمیت بدهید و قدر آن را بدانید. مردم هم، قدر معلمان و کارگزاران تعلیم و تربیت را بدانند. مسؤولان مدارس هم بفهمند که چه چیزی در چننه دارند و چه کار می‌کنند. مردم، هم از لحاظ مادی و هم از لحاظ معنوی، به آموزش و پرورش، به مدرسه‌سازی، به تعلیم و تربیت کمک کنند، تا بشود این صحنه‌ی نبرد و کارزار را پیش برد.

شما ملت ایران، شما ستونهای انقلاب اسلامی جهانی، شما ملت شاهد - "لتكونوا شهدا علی الناس" - که بر جامعه‌ی بشری، شهدا و گواهان هستید، با این امانت سنگینی که بر دوش شماست، باید بتوانید این امانت را حفظ کنید، این بار را نگهدارید، چشم و دل مستضعفان تمام دنیا و کسانی را که به نحوی زخمیده‌ی نظام پلید استکباری هستند، به خودتان جلب کنید و آنها را امیدوار نگهدارید.

کارگران هم همین‌طور. در طول تاریخ یک جامعه، زمان و لحظه‌ی وجود دارد که نیاز به فردی یا قشری، خیلی مهم و مؤثر می‌شود. آن زمان و آن لحظه، گاهی شناختش سخت است. من عرض می‌کنم، کمتر دوره‌ی از دوره‌های زندگی این ملت وجود داشته که احتیاجش به نیروی کار صادق و سالم و مؤمن، به قدر دوران انقلاب - بخصوص در این دوران فعلی - بوده باشد.



بحمدالله کارگران در کشور و جامعه‌ی ما، همان‌طوری که از آنها انتظار می‌رفت، عمل کردند. من از روزهای هجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست‌ویکم بهمن سال پنجاه‌وهفت، خاطرات عجیبی دارم که حالا وقت نقلش نیست. اجمالاً باید بگویم، آن روز ما فهمیدیم که سیاستهای جهانی، برای انقلاب اسلامی چه خواب خطرناکی دیده‌اند. این خواب شوم را می‌خواستند به وسیله‌ی کارگران تعبیر کنند و کارگران مسلمان ما، آن‌چنان با پشت دست به دهان اینها زدند که رفتند دیگر برگردند. این را من از نزدیک، به چشم خودم مشاهده کردم؛ روایت نیست.

آن روزی که هنوز پرچم رنگ‌ورورفته و پوسیده‌ی تفکرات الحادی مارکسیستی - که بحمدالله امروز دنیا، از شر افسون این تفکرات شیطانی خلاص شده است - کاملاً مثل امروز سقوط نکرده و نیفتاده بود، گروه‌های چپ و وابسته، تلاش زیادی می‌کردند، تا از کارگران استفاده کنند. از یک طرف، اینها به شکل بسیار موزیانه‌ی عمل می‌کردند، و از یک طرف هم عناصر بازمانده و ته‌مانده‌ی بساط طاغوت، کم و بیش وجود داشتند.

کارگران ما، دو کار انجام دادند که در تاریخمان ماندنی است. یکی این که نگذاشتند گردش چرخ کارگاه بخواهد؛ همان مقداری که ممکن بود. حالا آن‌جایی که مسؤولان مربوطه، نتوانستند امکانات و مواد اولیه فراهم کنند، بحثی نیست؛ اما تا آن‌جایی که مواد اولیه و ماشین و افزار و کارگر بود، کارگر نگذاشت کار لنگ بشود.

ما در طول این یازده سال، یک روز مسأله‌ی کارگری - به معنایی که دشمن می‌خواست - نداشتیم. این، به خاطر ایمان و عشق کارگران به اسلام و انقلاب و به خاطر ارادت صادقانه‌شان به امام عظیم‌الشأن بود که کارگران و دیگر قشرها، واقعا از اعماق جان، به آن مرد ملکوتی و الهی، عشق می‌ورزیدند و نمی‌خواستند خاطر او آزرده بشود. این عشق و ایمان، موجب شد که این حرکت انجام بگیرد.

کار دوم، حضور در صحنه‌ی جنگ بود. سخت‌ترین دفاع را کارگران - چه کارگران شهری، چه کارگران روستایی - کردند. در این بسیج عظیم مردم برای جبهه‌ها، اغلب همین طبقات پایین و محرومان جامعه و از جمله، طبقات کارگر که اکثریت عظیمی را تشکیل می‌دادند، بودند. یعنی غیر از نبرد اقتصادی، به نبرد نظامی هم می‌پرداختند. این، خیلی ارزش دارد؛ این را حفظ کنید. جمله‌ی را مکرر حضرت امام (ره) می‌فرمودند که در این یازده سال، آن جمله مکرر تجربه شد. امام، این مضمون را همواره تکرار می‌کردند که این انقلاب و این نظام، مدیون پابرهنگان است و نیرویی که آن را حفظ خواهد کرد، همین پابرهنگان و طبقات محروم جامعه هستند.

در دوران رژیم فاسد و مفسد پهلوی، فساد را طبقات مرفه بی‌درد، سرمایه‌داران فاسد، آن کسانی که به پولی که از راه‌های نامشروع و بندوبست‌های سیاسی و فساد در عمل به دست آمده بود، متکی بودند، در جامعه رایج می‌کردند. همانها موجب شدند که آن رژیم ساقط شد؛ چون رژیم منحوس پهلوی، متکی به آنها بود. این نظام را قشرهای محروم و متوسط - که غالب مؤمنین را اینها تشکیل می‌دهند - به وجود آوردند و از آن حمایت و دفاع کردند. اینها وفادارند و پشتیبان این نظام هم اینها هستند. لذا این نظام، به پشتیبانی این توده‌ی عظیم مردم مؤمن، ماندنی و پایدار و بادوام است.

من به کارگران سفارش می‌کنم که در هر بخشی و در هر جایی مشغول کار هستند - کارگاه‌های بزرگ، کارگاه‌های کوچک، کارهای دستی، کارهای ماشینی عظیم، کارهای کشاورزی و روستایی - این روزها را روز کار بدانند، این دوران را دوران کار جدی تلقی کنند و کار را هم عبادت بدانند. این کاری که شما برای توسعه و پیشرفت کشور می‌کنید، یک عبادت قطعی است. به مسؤولان هم سفارش می‌کنم که پاس طبقات کارگر و محروم و مستضعف و این مردم مؤمن را بدانند؛ آنها را در قوانین، در مراجعات اداری و در سایر مراجعات گوناگونی که با دستگاه‌های دولتی دارند، مورد توجه قرار بدهند.

سیاست اداره‌ی کشور، باید در جهت سود طبقات محروم و رفع محرومیت از آنها باشد؛ کم‌این که همین‌طور هم هست. بحمدالله این سیاست‌های اقتصادی که امروز دولت تعقیب می‌کند و من این سیاستها را می‌شناسم و



می‌دانم چه کار می‌کنند، در جهت خدمت به محرومان است. از طرف قشرهای مختلف، بایستی ان شاء الله همکاری بشود، تا کشور بتواند نیازهای محرومان را برآورده کند.

یک جمله‌ی کوتاه هم راجع به برادران عقیدتی، سیاسی عرض کنم. آن جمله، این است که برادران عقیدتی، سیاسی که در سپاه پاسداران مشغول خدمت هستند، این کار را بایستی خیلی مهم بشمارند؛ زیرا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، رکن رکین و پایه‌ی محکم دفاع از انقلاب و به تعبیر امام عزیزمان (ره)، یکی از دو بازوی نیرومند مسلح جمهوری اسلامی است. ایشان، دو بازویشان را این‌طور بلند کردند و به من فرمودند: یک بازو، ارتش است؛ یک بازو، سپاه.

قوام سپاه، به روحیه‌ی انقلابی و ایمان این جوانان پرشور و مؤمن است. این ایمان، بایستی هم حفظ بشود، هم تقویت گردد و هم از جهات اعتقادی و فکری، با روشن‌بینی و عمق فکری، همراه بشود. این کار را که عقیدتی، سیاسی می‌کند، وظیفه‌ی بسیار مهم است. مسؤولان سپاه باید همکاری بکنند، تا این برادران بتوانند این وظیفه را بخوبی انجام بدهند و ان شاء الله خیر و صلاح این کار، به انقلاب و کشور برمی‌گردد.

و اما مسأله‌ی این که این روزها در سطح جمعی از اهل فکر و اهل نظر در جریان است، مذاکره کردن و مذاکره نکردن است. بعضی حرفی می‌زنند، بعضی حرف دیگری می‌زنند. اینها چیزی می‌نویسند، آنها چیز دیگری می‌نویسند. راجع به این موضوع، من باید جمله‌ی کوتاهی را خیرخواهانه و دلسوزانه عرض بکنم. قبلاً به این نکته هم اشاره بکنم که من از اظهار نظر کسی که نظر سیاسی خودش را بیان بکند، نگرانی ندارم. مادامی که در اظهار نظری، دروغ و تهمت و فتنه و فریب نباشد، مانعی ندارد. بله، اگر دروغ و افترا و فریب بود، ما به‌عنوان مسؤول، نباید اجازه بدهیم یک نفر بیاید مردم را فریب بدهد، یا به آنها دروغ بگوید. اما آن جایی که دروغ و تهمت و فریب و اهانت به کسی نیست، چه مانعی دارد هر کسی نظرش را بگوید.

من می‌خواهم به نویسندگان و صاحب‌نظران و قلم‌به‌دستان و تریبونداران سفارش کنم که از حرف مخالف آشفته نشوند. چرا ما آشفته بشویم؟ ما منطق و استدلال داریم. حرف ما، نه فقط برای ملت خودمان، بلکه برای صدها میلیون مسلمان و غیرمسلمان در دنیا، قابل قبول است. چرا ما وقتی حرف منطقی داریم، از این که کسی حرفی بزند، آشفته‌گی و اضطراب نشان بدهیم؟ بله، هر حرفی را نباید بی‌جواب گذاشت. اگر خلاف هست، باید جواب داد؛ منتها از جاده‌ی ادب نباید خارج شد.

و اما مذاکره. من معتقدم، آن کسانی که فکر می‌کنند ما باید با رأس استکبار - یعنی امریکا - مذاکره کنیم، یا دچار ساده‌لوحی هستند، یا مرعوبند. من بارها این نکته را عرض کرده‌ام که استکبار، بیش از این که نان قدرت و توانایی خودش را بخورد، نان هیبت و تشر خودش را می‌خورد. اصلاً استکبار، با تشر و ابهت و شکله درآوردن و ترساندن این و آن، زنده است.

الان امریکا طوری با ملتهای جهان سوم - حتی این اواخر، با ملتهای ثروتمند و قوی - حرف می‌زند که انگار اگر او نخواهد، اینها نمی‌توانند نفس بکشند! اصلاً امروز امریکا، با شوروی و اروپا هم این‌گونه حرف می‌زند؛ با کشورهای جهان سوم در آفریقا و آسیا که به‌جای خود. سرمداران این کشورها هم متأسفانه باور می‌کنند؛ در حالی که اگر ده کشور از کشورهای فقیر دنیا - نمی‌گویم همه‌ی کشورها، یا کشورهای پولدار - بیایند با هم متحد بشوند و تصمیم بگیرند که از امریکا نترسند، با او کاری نداشته باشند، به امریکا باج هم ندهند، اجازه ندهند که او از آنها استفاده‌ی سوق‌الجیشی و نظامی و اقتصادی بکند؛ نه فقط امریکا، بلکه جناح مستکبر دنیا را می‌توانند وادار به عقب‌نشینی کنند.

دلیل واضح این امر، آن است که هر جا در کشورهای فقیر، انقلابی پدیدار شد و دولتی سر کار آمد که نخواست به امریکا باج بدهد، امریکا تمام نیرویش را برای این که آن دولت را شکست بدهد و از بین ببرد و یک دولت طرفدار



خودش بیاورد، متمرکز کرد. چرا؟ چون می‌ترسند و می‌دانند که با یک دولت انقلابی - ولو در امریکای لاتین و یا در انتهای افریقا - نمی‌توانند منافعشان را تأمین کنند و آن کاری را که می‌خواهند، انجام بدهند. در نیکاراگوئه، دولتی سر کار آمده بود. این کشور، با آن که کشور بسیار فقیر و کوچک و دارای جمعیت کم و منابع مالی خیلی ضعیفی است، در عین حال، امریکا آن قدر پول به ضد انقلابیون آنها داد و از اطراف و اکناف فشار آورد که مجبورشان کرد از صحنه‌ی حکومت کنار بروند. آن بیچاره‌ها هم، پایه‌های مردمی و ایمانشان آن قدر محکم نبود، قدرت فشار هم نداشتند، از اول هم خودشان را متکی به جای دیگری بار آورده بودند. بنابراین، نتوانستند و کنار رفتند.

اگر امریکا از دولتهای انقلابی واهمه ندارد و مقاومت آنها برای او، یک مقاومت غیرقابل نفوذ نیست، چرا می‌خواهد آنها را واژگون کند؟! اگر احتیاج ندارد، چنانچه فلان جا، یک حکومت انقلابی سر کار می‌آید، امریکا بگوید ما با تو قطع رابطه می‌کنیم و به تو کمک هم نمی‌کنیم. چرا برای این که او را از بین ببرند، توطئه می‌کنند؟ برای خاطر این که می‌دانند اگر او سر کار باشد، اینها دیگر نمی‌توانند منافعشان را تأمین کنند و در آن جا زور بگویند. پس، حتی یک دولت انقلابی هم می‌تواند به اندازه‌ی شعاع خودش، امریکا را عقب بزند، یا متوقف کند. اینها، آن طور که وانمود می‌کنند، غیرقابل شکست نیستند.

دلیل واضح دیگر بر این که امریکا، آن طوری که ادعا می‌کند، قدرت ندارد و هیبت او - هیبتی که آدمهای ضعیف را می‌ترساند - خیلی بیش از قدرت واقعی است، این است که خیلی جاها می‌خواهند اعمال قدرت و زور کنند، اما قادر نیستند. به چه دلیل؟ به دلیل این که آن جایی که می‌توانستند، کردند و آن، پاناما است. اگر امریکا می‌توانست آن کاری را که در پاناما کرد، در کشورهای انقلابی دیگر، در همان کوبایی که آن قدر از آن ناراحت و شکار است، بکند، انجام می‌داد؛ پس نمی‌تواند. اگر می‌توانست این کار را در کشورهای دیگری که در آن منطقه و یا در مناطق دیگر هستند و با سیاست امریکا مخالفند، انجام بدهد، انجام می‌داد؛ به دلیل این که در پاناما انجام داد. اینها که به فکر مسایل انسانی نیستند. دولت امریکا که به فکر قوانین بین‌المللی نیست. اینها که به حقوق ملتها احترام نمی‌گذارند. یک وقت بتوانند، وارد کشوری می‌شوند و بدون اعتنا به حقوق آن ملت، حکومت و دولتش را از بین می‌برند. آن فرد را هم برداشتن بردند و در کشور خودشان، زندانی کردند. هرجا بتوانند، همین کار را می‌کنند. آن جایی که نمی‌کنند، نمی‌توانند. این، واقعیت قدرتشان است.

نمونه‌ی واضحش، خود کشور انقلابی ماست. خواستند حمله‌ی نظامی کنند، ولی نتوانستند. قضیه‌ی طیس یادتان است؟ پس آمدند، اما نتوانستند. اگر می‌توانستند، ده بار دیگر هم می‌آمدند؛ نتوانستند که نیامدند، قدرتش را نداشتند، می‌دانستند که شکست می‌خورند. آن وقتی که خیال می‌کردند می‌توانند، ملاحظه نکردند که این، خلاف حقوق ملت ایران و برخلاف قراردادهای عرف بین‌المللی است که انسان از آن طرف دنیا، به این طرف بیاید و هلیکوپتر و هواپیما وارد مرزهای کشوری بکند. آن نادان اسبق، خیال می‌کرد که می‌تواند؛ به همین خاطر آمد، بعد دید نمی‌تواند و شکست خورد. اگر می‌توانست، باز هم می‌آمد؛ ولی نتوانست. شکی نیست که در این یازده سال، امریکا اگر می‌توانست نظام جمهوری اسلامی را از بین ببرد، می‌برد؛ ولی نتوانست. این، معنای آن حرفی است که امام فرمودند و با همان تعبیر امام درست است که: "امریکا، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند".

این، از آن طرف قضیه. از طرف مثبت هم، مرعوب شدن از تواناییها و اقتدارات امریکا، چیز بسیار غلطی است. خیلی از کشورها هستند که وابسته‌ی به امریکا و مراود با او هستند؛ سران آنها، دوستان امریکا هستند و در آن کشورها، اجازه‌ی کمترین اهانتی به امریکا داده نمی‌شود. امریکا، برای آن کشورها چه کار کرد؟ کدام مشکل آنها را برطرف کرد؟ کدام نقطه‌ی کور زندگی آنها را باز نمود؟ کدام ثروت را روی سرشان ریخت؟ کدام خیر را به طرف آنها سرازیر کرد؟ چرا نسبت به اقتدارات امریکا مرعوب می‌شوید؟



به عکس، آن کشورهایی که در خانه را به روی این دزد خائن باز گذاشتند، وارد شد و هرچه بود، برد. اگر اعتباری داد، برای این داد که با آن اعتبار، به بازارهای خود او بروند و دولا پهنای قیمت را حساب کنند، جنس بخرند، تا کارخانه‌هایش بچرخد. اگر وام داد، برای این داد که با آن وام بروند محصولات خودش یا همپیماانش را بخرند. اگر سلاح داد، برای این داد که از دشمنان او - نه دشمنان خودش - با این سلاح دفاع کنند. نمونه‌اش، رژیم گذشته‌ی ماست.

این‌طور نیست که اگر آمریکا با کشوری بد بود، آن کشور دیگر نتواند در دنیا نفس بکشد، و اگر خوب بود، آن کشور دیگر خیالش آسوده باشد. خود آمریکاییها، این‌گونه تبلیغ و وانمود می‌کنند که اگر کشوری با آنها بد باشد، تمام راهها به روی او بسته خواهد بود. نه، این‌طور نیست. یازده سال است که شعار "مرگ بر آمریکا" از دهان مردمان نیفتاده، راهها هم روی ما بسته نبوده است. اگر ما تلاش و همت کردیم، توانستیم راه خودمان را باز کنیم. مگر دنیا متعلق به آمریکاست؟! این زورگویان قلدر متکبر فاسد که ادعای مالکیت دنیا را می‌کنند، چه کسانی هستند؟ غلط می‌کنند. اگر اینها با کسی دوست بودند، خیرات و برکات بر سر آن ملت نازل نخواهد شد. اینها با مردمی که دوست هستند، مایه‌ی بدبختی و روسیاهی آن ملت می‌شوند.

این، توضیح مسأله‌ی مرعوب شدن بود، و اما مسأله‌ی ساده‌لوحی و مذاکره. مذاکره، یعنی چه؟ صرف این که شما بروید با آمریکا بنشینید حرف بزنید و مذاکره کنید، مشکلات حل می‌شود؟ این‌طوری که نیست. مذاکره در عرف سیاسی، یعنی معامله. مذاکره با آمریکا، یعنی معامله با آمریکا. معامله، یعنی داد و ستد؛ یعنی چیزی بگیری، چیزی بده. تو از انقلاب اسلامی، به آمریکا چه می‌خواهی بدهی، تا چیزی از او بگیری؟ آن چیزی که شما می‌خواهید به آمریکا بدهید، تا در مقابل از او چیزی بگیرید، چیست؟ ما چه می‌توانیم به آمریکا بدهیم؟ او از ما چه می‌خواهد؟ آیا می‌دانید که او چه می‌خواهد؟ "و ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزیز الحمید". والله که آمریکا از هیچ چیز ملت ایران، به قدر مسلمان بودن و پایبند بودن به اسلام ناب محمدی، ناراحت نیست. او می‌خواهد شما از این پایبندی‌تان دست بردارید. او می‌خواهد شما این گردن برافراشته و سرافراز را نداشته باشید؛ حاضرید؟

می‌گویند بیا باید با گروگانها معامله کنید. این هم ساده‌لوحی است. ما البته از اول اعلام کردیم که مایلیم به قدری که قدرت داریم، کمک کنیم که گروگانها آزاد بشوند. ما که مالک گروگانگیران نیستیم. آنها مردمان مستضعف مظلومی هستند که روی انگیزه‌های گوناگونی، گروگانها را در اختیار دارند. تا آن جایی که از لحاظ اصول ما، اشکالی نداشته باشد و حرف ما بر ندگی داشته باشد، حرفی نداریم کمک کنیم؛ اما نه برای خاطر آمریکا، بلکه برای خاطر تکلیف، برای خاطر انسانیت و برای خاطر اصول. این، اصول ماست؛ آمریکا کیست؟ آیا ما برای خاطر آمریکا این کار را می‌کنیم؟ حالا فرض کنیم که یک نفر آمد، برای خاطر آمریکا این کار را کرد؛ آمریکا چه پاسخی خواهد داد؟ در تلکسهای همین دیروز و پریروز خواندیم که از آن طرف، بوش از سوریه، به خاطر کمکش به آزادی گروگانها تشکر کرده است، و از آن طرف هم دولت آمریکا به سوریه اخطار کرده، یا به تعبیر آنها هشدار داده که شما خیال نکنید صرف آزادی این گروگانها، برای عادی شدن روابط شما با آمریکا کافی است؛ باید در سیاستهایتان تجدید نظر کنید! آن وقت اسم برده که در سیاستهای مربوط به جنگ اعراب و اسرائیل تجدید نظر کنید؛ یعنی وارد پیمان کمپ دیوید بشوید!

خاک بر سر آن ملت و دولتی که زیر بار این‌طور تحمیل‌های آمریکا بروند. توقعات آمریکا نسبت به کسانی که در آنها اندکی ضعف احساس می‌کند، این‌گونه است. صریحاً می‌گوید که باید در سیاستهایتان - سیاستهای جنگ اعراب و اسرائیل - تجدید نظر کنید! چه ساده‌لوحی است که کسانی بگویند برویم پشت میز مذاکره با یک دستگاه متکبر و بی‌اعتقاد به اصول انسانی و حقوق بین‌الملل بنشینیم. آمریکاییها، به اصول و حقوق بین‌الملل، اعتقادی ندارند. دولت آمریکا، همان دولتی است که افسر جنایتکارش دستور تیر داد، موشک شلیک کردند، هواپیمای مسافربری



چند صد نفره را در دریا ساقط نمودند و مرد و زن و کوچک و بزرگ را نابود کردند و دولت امریکا این افسر را محاکمه نکرد و شنیدم که رئیس‌جمهور فعلی امریکا، به آن افسر مدال لیاقت داده است! اینها، این‌طور هستند. شما چه می‌گویید؟ مگر اینها به حقوق بین‌الملل معتقدند؟ مگر اینها به حقوق انسانها معتقدند؟ خیر. من با مذاکره با امریکا مخالفم و دولت جمهوری اسلامی، بدون اجازه‌ی من امکان ندارد چنین کاری را بکند و خودشان هم قاعدا با چنین کاری موافق نیستند.

بعضی می‌گویند، دیپلماسی فعال. بله، ما معتقد به دیپلماسی فعال هستیم. ما معتقدیم که وزارت خارجه‌ی ما باید در سطح جهان - منهای همین چند موردی که استثنا کردیم - مشغول فعالیت باشد. البته بارها گفته‌ایم که عزت و حکمت و مصلحت را رعایت کنند. بروند با همه‌ی دولتها، سیستمهای مختلف، عقاید مختلف، روشهای گوناگون، ارتباطات داشته باشند؛ مانعی ندارد، لیکن منطقه‌ی ممنوعه‌ی وجود دارد که از آن نباید تجاوز کنند. اروپا، یک نمونه است. حضرت امام (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه)، اجازه فرموده بودند که با دولتهای اروپایی، ارتباط برقرار باشد و وزارت خارجه‌ی ما فعالیت فراوانی هم داشت. حالا من سؤال می‌کنم، واقعا با وجود این که ما با بسیاری از دولتهای اروپایی غربی، روابط دوستانه و داد و ستد داشتیم و در وضعیت قطع رابطه نبودیم، آیا آنها همان‌طوری که توقع می‌رفت با جمهوری اسلامی برخورد کنند، برخورد کردند؟ نه، تازه آنها از امریکا ضعیف‌ترند. این واقعیت را در قضایای مختلف دیدیم. آنها، آن باطن مخالف خودشان با جمهوری اسلامی و با اسلام را نشان دادند. مسأله، مسأله‌ی اسلام است.

برای این که دنیا روی شما حساب کند، شما باید خودتان را قوی کنید. برای این که دنیا مجبور بشود عزت و کرامت شما ملت ایران را نگه بدارد، باید به خودتان متکی بشوید و نیروهای ذاتی خودتان - نیروی علم، نیروی اقتصادی، نیروی کار و قدرت دفاع نظامی - را شکوفا کنید. اگر ملتی قوی و یکپارچه شد، اگر ملتی به خدا متکی بود و از شیطانها نترسید، آن ملت، حتی دشمنانش را وادار خواهد کرد که برای او احترام قایل بشوند؛ همچنان که امروز بحمدالله، علی‌رغم همه‌ی چرندهایی که گاهی رسانه‌های وابسته به استکبار، درباره‌ی ملت ایران و نظام اسلامی می‌گویند، همه‌ی ملت‌هایی که ایران و ملت ما را می‌شناسند، برای شما ملت ایران احترام قایلند. این را ما از نزدیک دیده‌ایم.

ملت ایران، به‌خاطر اتکای به نفس، حتی در مقابل چشم دشمنانش عظمتی دارد. اتکای به نفستان را حفظ کنید، از دشمن نترسید، مرعوب هیاهوی مجنونا نه‌ی امریکا نشوید، وحدت خودتان را حفظ کنید - بخصوص روی حفظ این وحدت، تأکید می‌کنم - و پشت سر دولتتان باشید. اگر کسی تبلیغات دشمنان را گوش کرده باشد، خواهد دید که امروز بیشترین تکیه‌ی آنها، روی همین دو نکته است: اختلاف و مسایل اقتصادی. دایما می‌گویند اختلاف هست، که اگر کسی گوش کرد، ولو اختلافی هم نمی‌بیند، بگوید لابد چیزی هست که اینها می‌گویند! از آن طرف هم، مرتب القا می‌کنند که وضع مالی ایران، عقب‌مانده و چنین و چنان است؛ در حالی که این، خلاف واقع است. البته ما الان مشکلاتی داریم که در حال پیشرفت به سمت حل آنها هستیم. هشت سال جنگ، مگر شوخی است؟ من چند سال قبل از این، به مناسبتی در یک صحبت تلویزیونی گفتم که بعد از دوران جنگ (در سالهای 1320) - که من خیلی کوچک بودم، اما اجمالا یاد می‌آید - با این که آن وقت در ایران جنگ نبود، بلکه در دنیا جنگ بود و به ایران ربطی نداشت، اما باد جنگ که به ایران خورده بود، تا مدت‌ها نان گندم پیدا نمی‌شد! ما در خانه‌ی خودمان، نان جو می‌خوردیم؛ نان گندم پیدا نمی‌شد که مردم بخورند. مردم، در شدیدترین وضع زندگی می‌کردند. قند و شکر پیدا نمی‌شد که مردم بتوانند چایی خود را با آن بخورند.

امروز، بحمدالله ما هشت سال جنگ را تحمل کردیم و آن‌طور مشکلاتی را نداریم. این، به‌خاطر آن است که ملت پشت سر دولت است؛ به‌خاطر آن است که ملت بیدار است؛ به‌خاطر آن است که مسؤولان کشور، دلسوز و



علاقه‌مندند. با همین طریق، پیش بروید. به فضل پروردگار و به اتکای نیروی مخلصان این جامعه، مشکلات برطرف خواهد شد و چشم دشمنان، کور خواهد گردید. ما هیچ احتیاجی نداریم که دشمنان سوگندخورده‌ی ما - مثل امریکا - برای ما دل بسوزانند و ما هیچ به دنبال مذاکره و رابطه‌ی با آنها نیستیم.

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته